



مفاهیم و مسائل فلسفه دین

ا.ج. جی. هوبلینگ
ترجمه حمیدرضا آیت‌اللهی

اشاره: پروفیسور ا.ج. جی. هوبلینگ، در فصل اول کتابش، بانام «اصول فلسفه دین» به بررسی نسبت فلسفه و کلام و برادشتهای متفاوت از فلسفه دین پرداخته است. از آنجا که این بخش از کتاب او، می‌تواند در تبیین مفهوم فلسفه دین از منظر غربی آن مفید واقع شود، ترجمه آن را، با اندک تغییر و تصرف در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهیم. این کتاب که در سال ۱۹۸۷ چندی پس از مرگ هوبلینگ منتشر شد، بیست و پنجمین کتاب از مجموعه فلسفه دین است که به زبانهای مختلف، مخصوصاً هلندی در هلند و بلژیک و آمریکا تحت عنوان *Philosophia Religionis* به چاپ رسیده است.

۱. فلسفه و کلام

قدیم، عهد جدید و غیره و یا حتی به سستی مقدس که در مذہبی مفروض معتبر است، استناد کند. ولی هیچیک از این دلایل در استدلال فلسفی معتبر نیستند، چه در این محدوده فقط دلایل عقلی مجاز شمرده می‌شوند. یقیناً، این تمایز آنقدر ساده نیست که در اولین دیدگاه بنظر آید، زیرا آنچه بعنوان «عقلانی» فهمیده می‌شود، ممکن است برای این نویسنده یا آن اندیشمند متفاوت باشد و چون تعریفی قاطع از «عقلانی» (Rational) و «عقل» (Reason) نمی‌توان ارائه کرد، بسدین جهت با دستگاہهای مختلف فلسفی ای مواجه می‌شویم، که تفاوتشان در دقت بیشتر یا گسترده‌گی افزونتر در استعمال لغت «عقلانی» است. بنظر می‌رسد در اینجا همین مقدار توضیح کافی باشد که امکان دارد، فریدی بین يك فلسفه علمی (Scientific Philosophy) و فلسفه مبتنی بر يك جهان‌بینی خاص تمایز قائل شود. بعنوان مثال، فلسفه‌ای که به تجربه دینی استناد می‌کند، بطور طبیعی اینگونه

فلسفه دین مجموعه منظمی (Discipline) است، که می‌تواند بعنوان بخشی از فلسفه مورد لحاظ قرار گیرد، اگرچه این امکان نیز متصور است که، بتوان جایگاهی نیز برای آن در کلام (Theology) قائل شد، ولی من با آن بعنوان بخشی از فلسفه برخورد خواهم کرد، مع‌هذا اندیشمندانی که موضعی کلامی دارند نیز، مورد توجه من خواهند بود. همانگونه که پیش‌تر خواهیم دید، هیچگاه حد و مرز قاطعی بین فلسفه و کلام نمی‌توان کشید. ملاک موقتی برای تمایز بین فلسفه و کلام ممکن است اینگونه ارائه گردد: در استدلال فلسفی، ارجاع به وحی (Revelation) مجاز شمرده نمی‌شود، در صورتیکه در کلام می‌توان به وحی بعنوان يك دلیل استناد کرد. این موضوع نه تنها برای فلسفه دین مسیحی و یهودی، بلکه برای سایر انواع فلسفه دین نیز درست است. برای مثال ممکن است شخصی به اوپانیساده‌ها، قرآن، انجیل، عهد



استناد کردن از حدود علم بیرون است، ولی تازمانی که فردی تلاش می‌کند، مبنایی عقلانی برای چنین تجاوزی ارائه نماید، او هنوز در محدوده فلسفه باقی مانده است. قبل از آنکه به مباحث قبل پردازیم، لازم است چند عبارت را توضیح دهیم. از لغات «علم» (Science) و «علمی» (Scientific)، نه تنها علوم طبیعی را می‌فهمیم بلکه تمامی آنچه که در علوم غیرطبیعی (Non-Natural Sciences) یعنی علوم استحضانی (Arts) یا علوم انسانی (Humanities) رفتار می‌شود، نیز، مورد توجه قرار می‌گیرد. اکنون باید روشن شده باشد، که چرا همیشه بین دستگاه‌های فلسفی مبتنی بر جهان‌بینی خاص و دستگاه‌های کلامی مرزهای دقیقی وجود ندارد. امکان دارد شخصی، استناد کسی را به وحی، مبتنی بر مثلاً تجربه دینی بدانند، اما هنوز يك تفاوت اساسی بین رساله‌ای فلسفی و رساله‌ای کلامی (Dogmatic) باقی است، بدینگونه که در اولی همیشه زیربنایی عقلی

ارائه می‌گردد. مطالب تورات و انجیل، اوپانشادها، قرآن و... هرگز بگونه‌ای عرضه نشده، که بدون بررسی و پژوهش (Examintion) مورد تصدیق قرار گیرند. اعتبار کلیسا هیچگاه نقطه آغازین استدلال نیست. راه برای نقد و بررسی تمامی مطالب هر کتاب مبتنی بر وحی یا کتاب با اعتبار روحانی و مذهبی گشوده است، اما در «کلام» يك کتاب وحیانی یا نوشتاری که با اعتباری روحانی و مذهبی نوشته شده است، می‌تواند بعنوان منشأ و ملاکی برای حقیقت، مورد توجه قرار گیرد، ولی کلام مجموعه منظمی است، که شخص در آن با روش عملی، عمل می‌کند و دانشجویانش نیز هرچه را که با اعتباری روحانی عرضه شود، نمی‌پذیرند، همیشه باید يك سنت یا يك وحی زیربنای این مجموعه را فراهم آورد. ممکن است دانشجوی کلام بخشهای کمتر لازم يك کتاب وحی را با استناد به بخشهای مهمتری از کتاب دیگر مورد نقد قرار دهد. همچنین ممکن است بعضی اعتبارهای روحانی را

با استناد به کتاب مقدس نقد کند یا با سنتی مذهبی به کمک سنتی دیگر به مخالفت برخیزد، اما همیشه نباید بعضی سنتها، اعتبارها یا برخی مطالب وحیانی شفاهی یا کتبی وجود داشته باشد، تا کلام بعنوان مجموعه‌ای منظم، نظریه خویش را بر آنها مبتنی سازد.

در فلسفه مسائل فرق می‌کند. در این محدوده هر وحی، سنت و اعتباری در معرض نقد و کنکاشی عقلانی قرار می‌گیرد. این نقد و کنکاش ممکن است از دقت کم یا زیادی برخوردار باشد، ولی همیشه استدلالی عقلانی وجود دارد. بسیاری از متکلمین، مثلاً متکلمین مدرسه باریتان (Barthian) اینگونه نقادی و کنکاش فلسفی را پیشاپیش رد می‌کنند؛ هرچند که قبول دارم اینگونه کنکاش نباید در کلام (جزمیت) جای گیرد، اما در اصول فلسفه دین، ما با مجموعه‌ای فلسفی سرو کار داریم، در نتیجه مطالب متفاوت است. مزیت این رهبرد در این است که، افراد بی‌اعتقاد هم می‌توانند در محدوده‌ای وسیعتر یا تنگتر، در پیش فرضها و نقاط شروع استدلال ما شریک باشند بنابراین موقعیتهای بهتری برای بحث و استدلال فراهم می‌آید.

۲- برداشتهای متفاوت از فلسفه دین

در «فلسفه دین» ممکن است، مضاف‌الیه «دین» بعنوان معادل اضافه ذهنی (Subjective Genitive) یا اضافه‌ی عینی (Objective genitive) مورد لحاظ قرار گیرد. اگر آن را معادل اضافه‌ای عینی مورد توجه قرار دهیم، «فلسفه دین»، کنکاشی عقلانی از ادیان مختلف و پدیدارهای دینی (Religious Phenomena) خواهد بود؛ از طرف دیگر اگر آن را بعنوان اضافه‌ای ذهنی مورد دقت قرار دهیم، «فلسفه دین» به مفاهیم مختلف فلسفی - که ادیان و اعتقادات دینی مختلف می‌توانند داشته باشند - ناظر خواهد بود. واضح است که این تعابیر متفاوت به سؤاها و مسائل گوناگونی منجر خواهد گردید. بعنوان مثال:

۱- دین چیست؟ چه چیزی يك گزاره یا عملی را گزاره یا عملی دینی می‌گرداند؟ در راه و روش سنتی‌تر، این سؤال می‌تواند بعنوان مشکله ماهیت دین نظم و نسق یابد. برای پاسخ به این سؤال فلسفه دین از ماده‌ای استفاده می‌کند، که توسط علم دین جمع‌آوری و

دسته‌بندی شده است. مسأله فی‌نفسه، یعنی جستجوی «ماهیت دین»، یقیناً به علم دین هم تعلق دارد. فلاسفه دین هلندی زبان کاتولیک (بلون Bellon)، دوبره Dupre مولر (Moller) در کارهایشان فلسفه و علم دین را با هم ترکیب کرده‌اند. قاعداً فلاسفه پروتستان دین از چنین اقدامی اجتناب کرده‌اند، اما من بشخصه تمایل دارم که فلسفه دین را بر مبنای ماده‌ای که توسط علم دین مهیا می‌گردد، سنتی سازم.

۲- چه قواعد منطقی برای گزاره‌های دینی معتبرند و یا منزلت منطقی آنها چیست؟ این مسأله موضوع منطقی دین است، نظامی که توسط بوخنسکی (Bochenski) پایه‌گذاری شد.

۳- به عقیده من پرسش از حقیقت گزاره‌های دینی، مسأله محوری در فلسفه دین است. با این دیدگاه فلسفه دین، خود را به نحو دقیقی از علم دین متمایز می‌سازد. علم دین به دنبال درک صحیح یا خطای بودن نهاده‌ها یا گزاره‌های دینی نیست، بلکه فقط آنها را توصیف می‌کند یا توضیح می‌دهد، لذا فلسفه دین می‌تواند بدین صورت متعین گردد:

$$\text{فلسفه دین} = \text{علم دین} + \text{کنکاش حقیقت}$$

امکان دارد پرسش از حقیقت یا خطا را در روشی فلسفی قرار دهیم، بگونه‌ای که هیچگونه ارجاعی به وحی برای راه‌حل آن مجاز شمرده نشود، و ما سعی خواهیم کرد تا در محدوده نظام فلسفی عقلی باقی بمانیم، اما، من «عقل» و «عقلانی» را در معنایی گسترده بکار خواهم برد، که بوسیله منطقی بین معانی مختلف تمایز حاصل می‌شود.

۴- همچنین امکان دارد، رهبردی به مسأله حقیقت یا خطا از دیدگاهی جزمی داشته باشیم. در این صورت فلسفه دین بخشی از جزمیت دینی خواهد بود، مخصوصاً آن قسمت که در آن رهبردی به مناظره با دیگر مذاهب و فرضیه‌های گوناگون فلسفی است. ما می‌توانیم نمونه‌ای از این گونه فلسفه دین را در کار متکلم سوئیسی امیل برونر (Emil Brunner) بیابیم.

۵- ارزش اخلاقی، استحسانی (Aesthetic) یا مذهبی گزاره‌های مختلف دینی است؟ آیا آنها یکپارچگی (Integration) اجتماعی و نفسانی انسان را رشد می‌دهند؟ پاساخگویی به این سؤاها، اشتراك

جامعه‌شناسی و روانشناسی دین را با فلسفه دین می‌طلبد. این پرسش درخور توجه است که چه ایده‌ها و کردارهای سیاسی و اجتماعی مورد توجه ادیان مختلف است؟ بودیسم سریلانکا (سیلان) و تایلند نظریه جالبی از اغماض (Tolerance) را بسط داده‌اند، که در نتیجه آن تمامی ادیان در این کشورها توسط دولت رشد و ارتقاء می‌یابند؛ ولی از طرف دیگر تفاوت‌های اساسی بین ویژگی‌های سیاسی در ویتنام و بودیسم تائی وجود دارد، بصورتی که در اولی روحیه مبارزه بسیار بیشتر از دومی است.

۶- موقعیت منطقی گزاره‌های کلامی چیست؟ تفاوت این مسأله با آنچه در سؤال شماره ۲ ذکر شد، این است که آنجا منزلت منطقی گزاره‌های دینی مورد بررسی قرار گرفت. در حالیکه در اینجا شأن گزاره‌های کلامی مورد امعان نظر قرار می‌گیرد.

۳- تعاریف

می‌توان تعاریف گوناگونی از فلسفه و کلام ارائه کرد. هر يك از افراد تعریفی را برمی‌گزینند، که مبتنی بر اهداف آنها از پژوهش است. من این تعریف را می‌پذیرم: هم فلسفه و هم کلام سعی می‌کنند به سؤالهای بنیادین زندگی نظیر «آیا خدا وجود دارد؟»، «معنای زندگی چیست؟»، «سعادت کدام است؟»، «آیا زندگی جاوید وجود خواهد داشت؟» و غیره، جوابی درخور ارائه کنند. تفاوت فلسفه و کلام فقط بر این واقعیت مبتنی است که، کلام به وحی استناد دارد در حالیکه فلسفه صرفاً به اعتبار عقل‌گردن می‌نهد. کلام بازتاب انتقادی از دین فرد است، که بعنوان سازمانی منطقاً نظام یافته، نمود پیدا کرده است. در زیربنای این سازمان استناد به وحی یا امری روحانی یا اعتبارهای سنتی دیگر مجاز شمرده می‌شود. فلسفه دین در تلاش است تا برآوردی انتقادی از اعتقادات مختلف مذهبی، بر مبنای عقلانی ارائه نماید. مهمترین بخش فلسفه دین، نظریه فلسفی درباره خدا یعنی نظریه‌ای درباره خدا مبتنی بر عقل است. بنابراین سازمانهای گوناگون فلسفی امکان وجود و حضور می‌یابند و در نتیجه سازمانهای مختلف فلسفه دین نیز وجود خواهند داشت. این سازمانها بخاطر برداشتهای مختلف از عقل و منابع متفاوت تجربه با یکدیگر تفاوت





خواهند داشت.

۴- ارتباط فلسفه و کلام

ما پیش از آنکه درباره مسائل و روشهای فلسفه دین توضیحی ارائه دهیم، ابتداءً بایستی ارتباط بین فلسفه و دین را با دقت بیشتری مورد تأمل قرار دهیم. می توان این مسأله را در چهارچوب موضوع ارتباط بین عقل و ایمان قرار داد. پاسخ داده شده به این مسأله، توسط نویسندگان مختلف متفاوت است، حتی در طرح سؤال نیز امکان رهبردهای متفاوتی متصور است.

۴- الف - نگرش به فلسفه و دین بعنوان دو سیستم از گزاره‌ها

اگر فلسفه و دین بعنوان دو سیستم از گزاره‌ها لحاظ شوند، می توان دیدگاههای زیر را ارائه کرد:

۱. ایمان (دین) و فلسفه بر هم منطبق اند. یعنی هر نظریه‌ای که فلسفه می آموزد، همان را ایمان (کلام) نیز تعلیم می دهد، بعبارت دیگر، هرچه که در جزمیت آموخته می شود، می تواند با عقل به اثبات برسد؛ اما هنوز تفاوتی بین آنها از جهت نوع تأکید هر يك قابل تصور است.

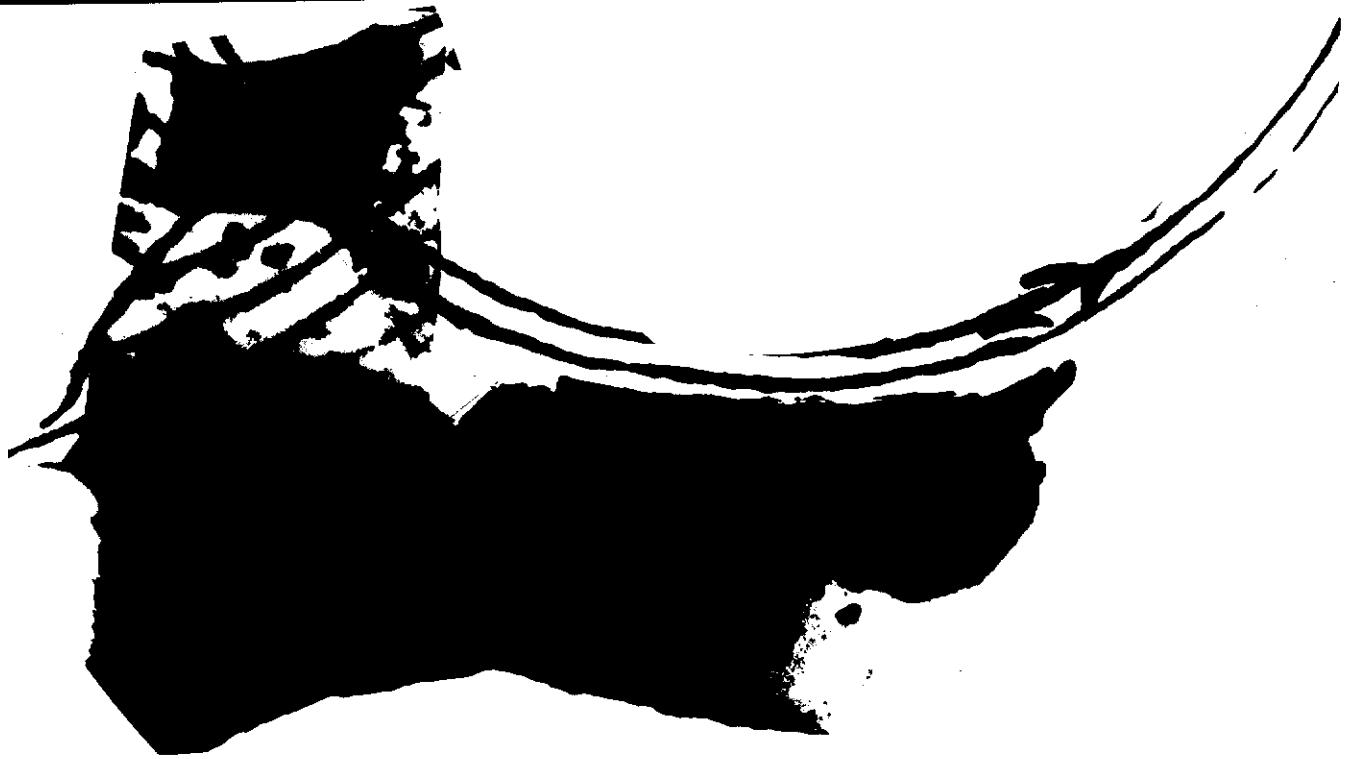
الف. دین می تواند بنیادی تر و مهمتر از فلسفه مورد بررسی قرار گیرد. عقلی که نظریات جزمیت را به اثبات می رساند - بعنوان همان عقلی که «با ایمان نورانیت یافته است» - مورد توجه قرار می گیرد. این همان دیدگاه آنسلم (Anselm) است.

ب. همچنین امکان دارد، تأکید بیشتری به عقل نسبت به دین شود. از دیدگاه عقلانی، دین بایستی بعنوان بازنمودی از ایمان لحاظ گردد، که کفایت کمتری از عقل دارد، اگرچه از جنبه احساسات و انگیزه‌ها دین بایستی پرمحتواتر باشد. که این کمابیش همان دیدگاه هگل (Hegel) است.

۲. ایمان (دین) و فلسفه فقط بطور جزئی برهم انطباق دارند. این دیدگاه بدین معنی است که، فقط بعضی مسایل جزمی در دین می تواند توسط عقل به اثبات برسد و این همان نظرگاه توماس آکویناس (Thomas Aquinas) است.

۳. ایمان (دین) و فلسفه از یکدیگر کاملاً مجزا هستند. یعنی هیچک از نظریات کلام (ایمان) نمی تواند، توسط عقل به اثبات برسد، ولی این دیدگاه هم می تواند صورتهای مختلفی داشته باشد.

الف. ایمان محور است و فلسفه فقط دارای جایگاهی تبعی است. این همان دیدگاه متکلمین سوئیسی بارث (Barth) و برونر (Brunner) و همچنین نظرگاه اشلایر ماخر (Schleiermacher) است. یقیناً تفاوتی بین این سه وجود دارد، بگونه‌ای که در دیدگاه بارث، فلسفه صرفاً وظیفه تجزیه و تحلیل مفاهیم معین را دارد، اما هیچ حقی برای ارائه قضایای [جدید] متافیزیکی ندارد، در حالیکه «اشلایر ماخر» بطور وضوح نوعی متافیزیک را پیشنهاد می کند.



مورد استفاده قرار می‌گیرد، تجزیه و تحلیل کند. ما این دیدگاه را در کارهای کارل بارث (Karl Barth) می‌یابیم.

۳. فلسفه نمی‌تواند تعالیم دینی را اثبات کند، اما ممکن است بعنوان زمینه‌سازی برای دین به خدمت گرفته شود. در اینجا نیز عقل نمی‌تواند تعالیم دینی را بگونه‌ای به اثبات رساند، اما می‌تواند راه انسان را در جهت قبول ایمان هموار سازد. ممکن است کوتاهیهای عقل و ضرورت جستجو، جایی دیگر برای پاسخ سؤال زندگی برای انسان نشان دهد (پاسکال Pascal، کی‌یر کگارڈ Kierkegaard، برونر Brunner) همچنین امکان دارد نقطه آغازین را در اخلاق عرضه کند و نشان دهد که مسأله خدا به اصول اولیه اخلاق مربوط است (کانت).

۴. فلسفه ممکن است ایمان را با مدافعه‌گری دینی (Apologetics) فراهم سازد. در فلسفه‌های مسیحی، اسلامی و یهودی از دین این چنین موضعی عمومیت دارد: آنسلم، توماس آکویناس، ابن‌سینا، ابن‌میمون. اما مسیر آنها - همانگونه که قبلاً در بالا دیدیم - در میزانی که نظریات جزمی باید اثبات شود، تفاوت دارد.

۵. فلسفه همان ایمان در شکلی دیگر است. فلسفه همان تعالیم ایمان (کلام) را عرضه می‌دارد، اما در حالیکه ایمان آن تعالیم را در قالبی از یک بازنمود برانگیزاننده طرح می‌کند، فلسفه تبیین عقلانی صحیحی را عرضه می‌دارد. این دیدگاه را در کارهای هگل می‌توان یافت.

ب. ایمان موقعیتی تبعی دارد و فلسفه محور است. این دیدگاه را می‌توان در فلسفه کانت (Kant) و اسپوزا (Spinoza) بیابیم.

توضیح نظریه‌های فوق مجال گسترده‌تری می‌طلبد، که در جایی دیگر به آن می‌پردازیم. در اینجا ما فقط دیدگاههای مختلف را برشمردیم.

۴- ب - کارکرد فلسفه در ارتباط با دین

اگرچه رهبر ارائه شده در (۴- الف) عام است، ولی رهبردهای دیگری نیز امکان دارد. ممکن است شخصی بپرسد نقش و کارکرد فلسفه (عقل) در لحاظ با دین (ایمان) چیست؟ همانگونه که م. ج. چارلز وورث (M. J. Charlesworth) چنین کرده است. در اینجا احتمالات زیر می‌تواند عرضه شود:

۱. فلسفه دین را رد می‌کند. بدین معنا که عقل خطا بودن نظریات دینی را آشکار می‌کند و از دین بعنوان فعالیت بد فهمیده شده برده برمی‌دارد. چنین کاری با رد متافیزیکی یا علمی تعالیم دینی بعنوان ارائه ریشه‌های روانشناسانه (فروید Freud) یا اجتماعی (مارکس Marx) دین انجام شده است.

۲. فلسفه نه می‌تواند دین را رد کند و نه می‌تواند با به خدمت گرفتن هر ابزاری بعنوان زمینه ساز ایمان چنین کاری را انجام دهد. حداقل کاری که می‌تواند انجام دهد، این است که مفاهیم انسانی را که در عقاید هم